

bookroom.ir



bookroom.ir



# خاطرات سفیر

نویسنده: نیلوفر شادمهری

bookroom.ir

## فهرست

- ۷ ..... پیش از آغاز.....
- ۱۱ ..... معیار مهم من از نظر استاد.....
- ۱۵ ..... معمای چهار دست مردد.....
- ۱۹ ..... خوشامدی لعنتی.....
- ۳۱ ..... تأثیر تلفظ دقیق کلمات بر نتیجه بحث.....
- ۳۷ ..... آغاز یه دوستی.....
- ۴۳ ..... خداوند شکلات و بحث رو دوست داره.....
- ۴۹ ..... روز اعتصاب - مستند آرته.....
- ۵۵ ..... عدو شود سبب خیر.....
- ۶۱ ..... وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.....
- ۷۳ ..... جایی برای زندگی.....
- ۸۱ ..... مارمولک پخته یا حلزون برشته؟.....
- ۸۹ ..... چه کسی مسیح رو به صلیب می کشه؟.....
- ۱۰۷ ..... او.....

- ۱۱۹..... «جشن دوستی‌ها»ی دانشگاه
- ۱۲۷..... خاطره سگی
- ۱۳۳..... بحران هویت
- ۱۳۹..... روزی که به مفید بودن «در» شک کردم!
- ۱۴۵..... مهمونای خوابگاه (قسمت اول)
- ۱۵۵..... مهمونای خوابگاه (قسمت دوم)
- ۱۵۹..... مهم ترین درس استاد
- ۱۶۷..... به عالم جامع شرایط بی حجاب!
- ۱۷۳..... کنفرانس مد
- ۱۸۱..... ویرجینی مریضه
- ۱۸۵..... امنیت‌هایی که از دست می‌رن
- ۱۹۵..... سلیم‌النفس
- ۲۰۵..... حماسه ثنا
- ۲۱۱..... اعتمادیه نفست من رو می‌کشه
- ۲۲۱..... روزی تو خواهی آمد
- ۲۲۷..... ادبیانه
- ۲۳۷..... اتاق پرو به وسعت شهر!
- ۲۴۷..... شبی که دوست داشت سحر بشه

## پیش از آغاز

... القصة! به عنوان دانشجوی ممتاز، موفق به دریافت بورس دورهٔ دکترا در رشتهٔ طراحی صنعتی شدم. علاقهٔ شخصی و بررسی‌های مطالعاتی پیرامون موضوع رساله‌ام من را در انتخاب کشور فرانسه مطمئن‌تر کرد و سرانجام راهی پاریس شدم.

دوران تحصیل، جدای از آموزه‌های علمی و دانشگاهی، تجربیات زندگی اجتماعی را هم همراه دارد؛ طوری که گاهی می‌بینی آن قدر که در مورد دوم خیر و برکت هست در مورد اول نیست. برای من، که «طراحی صنعتی» را بسیار دوست داشتم، چندین سال مطالعه در این حیطة و شاخه‌های مرتبط با آن به خودی خود جذاب و انگیزه‌بخش بود؛ اما مهم‌تر از آن این بود که پیش از مقطع دکترا یک دانشجوی فعال تشکیلاتی بودم و این همان بستری بود که به رشته‌ام سمت‌وسو می‌داد. فعالیت تشکیلاتی روی نگاهم به تکنولوژی و محصولات صنعتی تأثیر داشت و روی نگاهم به مصرف‌گرایی، به تأثیرات محصول، به

موضوع مهم سبک زندگی، و ... و خود زندگی. این باعث می‌شد اتفاقات روزمره را به اندازه درس‌هایم جدی بگیرم و گاهی برایشان برنامه بریزم و هدفم فراتر از اتفاقی کوچک، مثل صرفاً «گرفتن یک مدرک دکترا»، باشد.

از وقتی به خاطر دارم بحث کرده‌ام! نه اینکه خودم بحث راه بیندازم؛ که اگر من هم نمی‌خواستم بروم طرف بحث، بحث می‌آمد طرف من! و این چنین شد که نوعی زندگی مسالمت‌آمیز بین من و بحث کردن شکل گرفت و هنوز ادامه دارد. یاد گرفته‌ام و اعتقاد دارم «مذهب بدون موضع» به غایت درست و مستقیم که برود، به ترکستان می‌رسد. نمی‌شود به مفاهیمی چون «حق» و «باطل» باور داشته باشی و به پیرامون خودت بی‌اعتنا بمانی. صدالبته آنچه از انواع مسلمان‌ها دیدم نیز قلم در تأیید این جمله می‌زد.

پایم که رسید به فرانسه، با اولین رفتارها و سؤال‌هایی که دربارهٔ حجابم می‌شد و به‌خصوص دربارهٔ وضعیت و شرایط ایران، متوجه شدم آنجا کسی من را نمی‌بیند. آن‌ها می‌دیدند و با او سر صحبت را باز می‌کردند یک مسلمان ایرانی بود؛ نه نیلوفر شادمهری. آن‌ها چیز زیادی از ایران نمی‌دانستند. اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، شناختی که از ایران داشتند فاصلهٔ زیادی حتی با واقعیت داشت؛ چه رسد به حقیقت.

و من شدم «ایران»! من باید پاسخگوی همهٔ نقاط قوت و ضعف ایران می‌بودم. انگار من مسئول همهٔ شرایط و وقایع بودم. چاره‌ای نبود و البته از این ناچاری ناراضی هم نبودم. من ناخواسته

واسطه انتقال بخشی از اطلاعات شده بودم و این فرصتی بود تا آن طور که باید و شاید وظیفه‌ام را انجام دهم. تصمیم گرفته شده بود! من سفیر ایران بودم و حافظ منافع کشورم و مردمش.

مجموعه حاضر بخشی از اتفاقاتی است که در مدت تحصیل برایم رخ داد. قبل از ورودم به خوابگاه حدود چهار ماه با خانواده‌ای فرانسوی زندگی کردم. خاطرات آن دوره هم خالی از لطف نیست. اما آنچه می‌خوانید از زمان ورودم به خوابگاه تا پیش از اولین بازگشتم به ایران شکل گرفت.

سال چهارم ترم وبلاگی به نام «سفیر» زدم و تعدادی از خاطرات مجموعه فعلی را در آن ثبت کردم. بعضی از مطالب گاه تا پانصد کامنت داشت؛ از تشویق و تحسین و ابراز احساسات و بیان لطف و محبت گرفته تا فحش و بد و بیراه به من و اسلام و ایران و ... با نزدیک شدن به فصل‌های سنگین ترم، دیگر امکان به‌روزرسانی وبلاگ نبود. پس ناقص و نصفه رها شد تا امروز ... بخشی از خاطرات درج‌شده در این کتاب همان‌ها هستند که در وبلاگ هم نوشته شده بود و بخشی دیگر خاطراتی که در آن دوره فرصتی برای نگارشش فراهم نشده بود و بعدتر به شکل حاضر مکتوب شد.

پس از اولین بازگشتم از ایران، خاطرات دیگری شکل گرفت. بخشی از این خاطرات که ارزش ثبت کردن دارد در حقیقت شاخ و برگ اتفاقاتی بود که دانه‌اش در دوره اول حضور در خوابگاه کاشته شده بود و در همان دوره ریشه دوانده بود.

ان شاء الله فرصتی برای نگارش فصل‌های بعدی این مجموعه  
خاطرات دست دهد.

با احترام

تابستان ۱۳۹۳

نیلوفر شادمهری

bookroom.ir

bookroom.ir